|  |
| --- |
| بسم الله الرحمن الرحيم خطوط كلي معارف سورهٔ حمد  سورهٴ مباركهٴ فاتحة الكتاب را همانطوري كه عنايت فرموديد عصارهٴ معارف قرآن كريم را دربردارد و از اين جهت اين سوره را ام الكتاب ناميدند‌. معارف قرآن كريم معارف قرآن كريم به سه بخش تقسيم مي‌شود؛ بخشي ناظر به توحيد است، بخشي ناظر به معاد است، و بخشي هم ناظر به نبوت و رسالت كه رابط بين مبدأ و معاد است. و اين بيان اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) كه فرمود «رحم الله امرأ عرف من أين و في أين و الي أين»﴿1﴾ ناظر به همين اصول سه گانه است. كه فرمود: كسي از رحمت خاصهٴ خدا برخوردار است كه مبدئش را و معادش را و راهي كه بين مبدأ‌ و معادش هست را بشناسد. راهي كه بين مبدأ و معاد است همان مسألهٴ رسالت و وحي و دين است مبدأ و معاد هم آغاز و انجام هستي انسانهاست. چون معارف قرآن كريم در اين اصول سه گانه خلاصه مي‌شود. اشتمال سورهٴ حمد بر عصارهٴ معارف قرآن و اين سورهٴ مباركه هم اين اصول سه گانه را به خوبي دربردارد،‌ بنابراين ام الكتاب خواهد بود. بخشي از اين سوره ناظر به مبدأ است و آن \*«الحمد لله رب العالمين»\*﴿2﴾ اصل ذات اقدس اله و توحيد ربوبي حضرتش و اتصاف حضرتش به رحمانيت مطلقه و رحيميه است اينها ناظر به مبدأ است. مسألهٴ قيامت را به عنوان \*«مالك يوم الدين»\*﴿3﴾ بيان فرمود كه اين راجع به معاد است مسألهٴ بين مبدأ و معاد را با آيهٴ \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*﴿4﴾ كه طي اين صراط را با آيات ديگر روشن‌تر فرمود اشاره كرده‌اند، كه ناظر به وحي و رسالت و دين و راهي است كه بين مبدأ و معاد است. قهرا اصول سه گانه دين را اين سوره در بردارد. مراتب چهارگانهٴ حمد در نظر شيخ بهائي منتها آن لطيفه‌اي كه مرحوم شيخ بهايي در تفسير سورهٴ فاتحة الكتاب كه در پايان كتاب شريف مفتاح الفلاحش چاپ شده است آن لطيفه در خلال بحثهاي قبل به عرض رسيد. ايشان مي‌فرمايند: حمد را خداي سبحان به چهار وجه تثبيت كرده است وجه اول آن است كه اگر كسي ذات اقدس اله را بخواهد حمد كند،‌ نه براي اوصاف او اين كلمهٴ \*«الحمد لله»\* كافي است. و كسي كه احسان و تربيت و پرورش عمومي خداي سبحان را ملاحظه مي‌كند از اين راه خدا را محمود مي‌داند،‌ عنوان \*«رب العالمين»\* دليل است كه خدا چون پرورندهٴ جهانيان است تربيت و احسان به جهانيان از خداي سبحان است پس از اين جهت هم خدا محمود است. و اگر كسي روي رجاء‌ و روي طمع بخواهد خداي سبحان را حمد كند چون او رحمان و رحيم است پس انساني كه اهل رجاست براساس رجا خدا را حمد مي‌كند. مي‌گويد \*«الحمد لله»\*. و اگر از نظر خوف و ترس بخواهد خدا را حمد كند كلمهٴ \*«مالك يوم الدين»\*﴿5﴾ ناظر به آن است كه چون مالك روز جزاست از او بايد هراسناك بود. پس اگر سخن از خوف است، \*«مالك يوم الدين»\*﴿6﴾ در بردارد. اگر سخن از رجاست \*«الرحمن الرحيم»\*﴿7﴾ در بردارد. و اگر سخن از شكر منعم است ، \*«رب العالمين»\* دربردارد و اگر سخن از حمد ذات است «لكن وجدتك أهلاً للعبادة»﴿8﴾، الحمد لله دربردارد. اين بيان را در خلال بحثهاي قبل ملاحظه فرموديد.﴿9﴾ ارتباط سورهٴ حمد با درهاي بهشت در سخن صدر المتألهين بياني ديگران دارند دربارهٴ اينكه اين سورهٴ مباركهٴ فاتحه با آن مقدمه‌اي كه انسان در هنگام قرائت يا هنگام نماز انجام مي‌دهد، شامل هشت بخش از درهاي هشتگانهٴ بهشت است از اين جهت كه بهشت داراي ابواب ثمانيه است،‌ داراي هشت در است، اگر كسي سورهٴ مباركهٴ حمد را در نماز با آن آداب معيني كه گفته‌اند قرائت كند، از هر دري از اين درهاي هشت‌گانه وارد بهشت مي‌شود. يكي در معرفت است، كه انسان قبل از اين سوره مي‌گويد \*«إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات و الارض»\*﴿10﴾ با معرفت شروع مي‌كند و از در معرفت وارد بهشت مي‌شود. وقتي آيهٴ مباركهٴ \*«بسم الله»\*﴿11﴾ را مي‌گويد از در ذكر وارد بهشت مي‌شود. وقتي آيهٴ مباركهٴ \*«الحمد لله رب العالمين»\*﴿12﴾ را مي‌گويد از در شكر وارد بهشت مي‌شود. وقتي \*«الرحمن الرحيم»\*﴿13﴾ را مي‌گويد از در رجا وارد بهشت مي‌شود. وقتي \*«مالك يوم الدين»\*﴿14﴾ را مي‌گويد از در خوف وارد بهشت مي‌شود . چون بهشتيان كساني‌اند كه \*«يدعون ربهم خوفا و طمعا»\*﴿15﴾ وقتي \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*﴿16﴾ را مي‌گويد از راه اخلاص و عبادت خالصه وارد بهشت مي‌شود. وقتي \*«اهدنا الصراط المستقيم»\*﴿17﴾ را مي‌گويد از راه دعا \*«ادعوني استجب لكم»\*﴿18﴾ وارد بهشت مي‌شود. وقتي \*«صراط الذين انعمت عليهم»﴿19﴾ را مي‌گويد از راه ائتسا و اقتداي به انبيا و اولياي الهي وارد بهشت مي‌شود. چون خداي سبحان انسان را امر كرد كه به اينها اقتدا كنيد \*«لقد كان لکم في رسول الله اسوة حسنة»\*﴿20﴾ يا نسبت به بزرگان ديگر فرمود: \*«لقد كان لکم فيهم اسوة حسنة»\*﴿21﴾ باب اقتداي به سيرهٴ سلف صالح يعني انبيا و اولياي الهي. اين را هم بعضي از بزرگان اهل تفسير فرمودند كه از مجموع مقدمهٴ اين سوره و آيات هفتگانهٴ اين سوره انسان مي‌تواند به يكي از اين درهاي هشتگانهٴ‌ بهشت سعادت وارد بشود.﴿22﴾ تقسيم سورهٴ حمد بين خدا و عبد مطلبي هم كه به عنوان حديث از رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل شده است اين است كه اين سورهٴ مباركه بين عبد و مولا تقسيم شده است﴿23﴾. اين سوره بين خداي سبحان و بين عبد تقسيم شده است. قسمتي از اين سوره مال خداست، قسمتي از اين سوره مال عبد است. آنجا كه سخن از حمد و ثنا و خضوع و خشوع است سهم خداست آنجا كه سخن از دعا و مسئلت و طلب و خواستن است نصيب عبد است. كه اين سوره مقسومهٴ بين العبد و المولا. از \*«الحمد لله»\* تا \*«اياك نستعين»\* از آن خداست از \*«اهدنا الصراط المستقم»\*﴿24﴾ تا پايان از آن عبد است. و چون خدا وعده داد فرمود \*«فاذكروني اذكركم»\*﴿25﴾ شما به ياد من باشيد من به ياد شمايم . اگر مصلي كه با خدا مناجات مي‌كند، «المصلي يناجي ربه»﴿26﴾ اين در جوامع روايي ما آمد، در من لا يحضر هست در ديگر جوامع هست كه نمازگزار با خدا مناجات مي‌كند، نجوا دارد، اگر مصلي با خدا مناجات مي‌كند، پس به ياد خداست و اگر كسي به ياد خدا بود،‌ خدا هم به ياد اوست. چون فرمود \*«فاذكروني اذكركم»\*﴿27﴾ گاهي انسان به ياد نعمتهاي خداست \*«اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم»\*﴿28﴾‌ آن مال متوسطين از بندگان است گاهي انسان به ياد خداست،‌ چون هر نعمتي نسبت به ذات اقدس اله غير قابل قياس است. گاهي انسان به ياد خداست نه تنها به ياد نعمت او چون اگر به ياد نعمت او باشد، خود را هم مي‌بيند، متنعم را هم مي‌بيند. \*«اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم»\*﴿29﴾‌ مال اوساط است اما \*«فاذكروني اذكركم»\*﴿30﴾ مال أوحديّ از بندگان است. اگر كسي به ياد خدا بود،‌ خداي سبحان هم به ياد اوست چگونه خدا به ياد انسان است؟ مگر خدا ناسي است؟ \*«و ما كان ربك نسيا»\*﴿31﴾ خدا يك ذكر عمومي دارد كه به ياد همه است و يك ذكر خصوصي دارد كه از آن خواص مؤمنين است. آنجا كه هدايت خاصه نصيب يك فرد مي‌شود محصول ذكر خصوصي خداست. آنجا كه خدا نمي‌گذارد انسان بلغزد محصول ذكر خصوصي خدا نسبت به انسان است. فرمود \*«فاذكروني اذكركم»\*﴿32﴾ در چند آيهٴ اول اين سوره عبد به ياد مولاست . از \*«بسم الله»\*﴿33﴾ شروع كرده تا \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*﴿34﴾. اگر در اين بخش انسان به حق متذكر خدا بود، خداي سبحان هم به حق به ياد اوست. ولي اگر ياد خدا را تلفظ كرد، شايد \*«فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون»\*﴿35﴾ ممكن است كسي نماز بخواند ولي ساهي باشد، ساهي متذكر نيست. نماز ذكر حق است فرمود: شما به ياد من باشيد تا من به ياد شما باشم. پس نيمي از اين سوره ذكر العبد مولاه و نيمي ديگر ذكر المولا عبده خواهد بود. اگر خداي سبحان به ياد انسان باشد هرگز انسان نمي‌لغزد. پس اين سوره مقسومهٴ بين العبد والمولا. وقتي هم خدا به ياد انسان است كه انسان به ذكر حق مشغول باشد. نه اين كلمات را تلفظ بكند و ساهي باشد. راه و بيراهه در دنيا و آخرت مطلب بعد آن است كه اين صراط مستقيمي كه ما از خداي سبحان مسئلت مي‌كنيم و عرض مي‌كنيم اين غير از راه مغضوب عليه باشد و غير از راه ضالين باشد، يعني در عالم سه راه است؛ يك راه مستقيم يك راه ضالين يك راه مغضوب عليه. يا همين يك راه است كه ديگران اين را كج كردند؟ در عالم يك راه مستقيم و دو راه كج هست يا بيش از يك راه نيست ديگران عمدا اين راه را كج كرده‌اند؟‌ يك راه اعوجاجي هست كه به ما گفتند نرويد يا گفته‌اند همين راه مستقيم را كج نكنيد. بيان ذلك اين است يك وقت كوهي است دره‌اي است بيابانيست و يك راه مستقيم، راهنما مي‌گويد اين راه مستقيم است برويد بقيه راههاي انحرافي است، نرويد. آنرا با علامت مشخص مي‌كند. يك وقت يك راه بيشتر نيست مي‌گويند سراسر اين صحنه آتش است، يك پلي است و يك صراطي است كه روي اين جهنم است شما اين راه را كج نكنيد. اين راه به دست خود شماست اين راه را كج نكنيد نه راه كجي هست آن راه را نرويد. اين راه را كج نكنيد. آنها كه گرفتار غضب و ضلالتند، اين راه را كج كرده‌اند. نه راه كجي در عالم هست. و اگر انسان نبود هرگز راه ضلالت و غضب هم نبود. تنها انسان است كه راه را كج مي‌كند. وگرنه همهٴ موجودات در صراط مستقيم‌اند. اگر راجع به پرنده‌ها و حيوانات سخن مي‌فرمايد، در سورهٴ نور مي‌فرمايد: \*«كل قد علم صلاته و تسبيحه»\*﴿36﴾؛ همه مشغول عبادتند، همه مشغول تسبيحند. گذشته از آن تسبيح همگاني كه \*«ان من شيء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم»\*﴿37﴾ دربارهٴ ديگر موجودات فرمود، آيهٴ ٤١ سور‌هٴ نور اين چنين است: \*«الم تر أن الله يسبح له من في السموات و الارض»\*﴿38﴾ يعني مسئله به قدري روشن است كه اگر يك كمي اين پرده را كنار بزني مي‌بيني، اين مسئله قابل رؤيت است. \*«الم تر أن الله يسبح له من في السموات و الارض و الطير صافات كل قد علم صلاته و تسبيحه»\*﴿39﴾ كل يعني كل واحد از اين امور ياد شده \*«قد علم صلاته و تسبيحه»\*﴿40﴾ همه مي‌دانند چه مي‌كنند. نه كل قد علم الله صلاته و تسبيحه چون او در ذيل بيان كرد فرمود: \*«و الله عليم بما يفعلون»\*﴿41﴾. آن علی حده در ذيل بيان شده است. \*«كل قد علم صلاته و تسبيحه»\*﴿42﴾ يعني كل واحد، واحد از اين موجودات ياد شده همه مي‌دانند بندهٴ خدايند و چه مي‌كنند. هر طائري اين چنين است. هر موجودي مي‌داند كه بندهٴ خداست و دارد چه مي‌كند. \*«كل»\* يعني كل واحد از اين امور ياد شده \*«قد علم صلاته و تسبيحه»\*﴿43﴾. آنگاه فرمود: \*«و الله عليم بما يفعلون»\*﴿44﴾ خداي سبحان به هر چه اينها مي‌كنند عالم است. نه كل قد علم يعني كل قد علم الله صلاته و تسبيحه. وگرنه با آن ذيل تكرار مي‌شد. پس همه مي‌دانند كه چه مي‌كنند. تنها انسان است كه بيراهه مي‌رود. حيوانات ديگر را هم در سورهٴ انعام فرمود: \*«و ما من دابه في الارض و لا طائر يطير بجناحيه الا اُمم أمثالكم ما فرَّطنا في الكتاب من شيء ثم الي ربهم يحشرون»\*﴿45﴾ اين را هم در سورهٴ انعام فرمود. پس چيزي در عالم معصيت نمي‌كند. اگر انسان نبود گناه نبود. آن صلاتي كه براي انسانهاست، البته نيازي به پيامبر دارد، اما صلاتي كه در سطح آن موجودات است، يك راهنماييهايي ديگر لازم دارد. نه آن راهنماييهاي تشريعي كه براي ماهاست. اگر انسان نبود ضلالتي هم نبود. و معصيتي هم نبود. و انسان است كه اين راه را كج مي‌كند. نه راه كجي در عالم هست مي‌گويد آن راه كج را نرويد. خدا راه معوج نيافريد. شيطان در حد يك وسوسه است كه بحثش قبلاً گذشت. نه اينكه انسان را واقعاً به جبر وادار به معصيت بكند. انسان مي‌تواند اين راه را كج بكند و مي‌تواند كج نكند. يعني جهان خارج راه كجي ندارد، يك. مجموعهٴ دين كه صراط مستقيم است، راه انحرافي در آن نيست، دو. و اين مجموعهٴ دين در قيامت كه ظهور مي‌كند باز جاي اعوجاج و انحراف نيست، سه. اين انسان است كه اين راه را كج مي‌كند. نه راه كجي در عالم باشد. سؤال... جواب: آن قبلاً بحثش گذشت كه مسافت همواره بالقوه موجود است. سالك است كه آن مسافت را از قوه به فعليت مي‌آورد. رونده است كه آن مسافت بالقوه را بالفعل مي‌كند. و الا در خارج كه چيزي باشد به نام رنگ يا طعم يا مزه و مانند آن نيست. اين رنگ و طعم و مزه براي سيب كه مسافت حركت اوست، بالقوه موجود است. اين سيب كه حركت مي‌كند، اين مسافت را از قوه به فعليت مي‌آورد. براي انسان هم اين چنين است. سعادت و شقاوت در انسان بالقوه است، انسان با حركت اين را از قوه به فعليت مي‌آورد. سؤال... جواب: در خارج، اين نظام تكوين، نظام حق است. اعوجاج در آن نيست. مجموعهٴ مقررات دين كه حلال و حرام خداست آن هم به عنوان قرآن كريم، آن هم اعوجاج ندارد. يك چيزي به نام راه معوج باشد كه انسان آن راه معوج از پيش تعيين شده را برود، نيست. انسان اگر اين راه را نرفت، يعني اين راه را كج كرد. خودش اين راه را كج كرد. سؤال... انحراف، راه مستقلي ندارد جواب: نه، راههاي باطل، راهي نيست از پيش در خارج يافت شده باشد. راه باطل را خود انسان درست مي‌كند، مي‌سازد. چون حد مشخصي ندارد. سؤال... جواب: سبيل كفر عبارة عن ترك سبيل الحق لا ان هناك سبيلاً خارجياً قد خلقه الله سبحانه تعالي. و من \*«يَتَّبِع غير سبيل المؤمنين نُوَلَّه ماتَوَلّی»\*﴿46﴾ لذا عَبَّرَ عنه باتباع غير سبيل المؤمنين حيثُ قال \*«و يَتَّبع غير سبيل المؤمنين نَولَّه ما تَوَلّي»\*﴿47﴾. سؤال... جواب: غيّ، ترك السبيل. لا ان هناك سبيلاً اخري و هي غير سبيل المستقيم. سؤال... جواب: «إنَّ الجنة حفت بالمكاره و إنَّ النار حفت بالشهوات»﴿48﴾. السبيل هو الذي يكون موجوداً بالقوه و السالك هو الذي يجعله من القوة الي الفعل. در قرآن تعبيرات فراواني راجع به اينكه بدانديشان اين راه مستقيم را كج مي‌كنند، دارد. دربارهٴ خود قرآن كريم كه مجموعهٴ دين است فرمود: هيچ اعوجاجي در آن نيست. سؤال... جواب: راه شر يعني ترك راه خير. نه يك چيزي در خارج است به نام راه شر. سؤال... جواب: بله، بله نجد الشر عبارت است از ترك نجد الخير است. ادامه سؤال قبلي: جواب: بله، ترك نجد خير همان شر است. ادامه سؤال قبلي: جواب: يعني هر دو را هدايت كرده. ادامه سوال قبلي: جواب: نه، راه شر در عالم نيست. راه شر را به ما نشان داده‌اند. فرمودند: اگر اين راه را نرفتي شر است و پايانش جهنم. اگر اين چنين باشد. سؤال... جواب: نه، اگر سراسر يك صحنه‌اي آتش باشد، فقط يك راه جلوی رويش باشد، اينجا مي‌گويند دو تا راه است يا يك راه؟ اگر كسي اين راه را درست طي كرد، به مقصد مي‌رسد. اگر اين راه را طي نكرد، به هر نحوي كه مي‌خواهد باشد، مي‌افتد. راه بهشت بر فراز جهنّم لذا فرمود: \*«...عن الصراط لناكبون»\*﴿49﴾ نه اينكه پل صراط، در كنار پل صراط يك راه ديگر هم باشد. زيرش جهنم است. رويش صراط مستقيم است. نرفتن اين يعني سقوط در جهنم. نه اينكه يك راه ديگري هست. بقيه بيراهه است. لذا حضرت فرمود: \*«فأين تذهبون»\*﴿50﴾ قرآن كريم وقتي از لسان رسول خدا ﴿صلي الله عليه و آله و سلم﴾ نقل مي‌كند، مي‌فرمايد: \*«فأين تذهبون»\*﴿51﴾: كجا مي‌رويد؟ زير كه آتش، رو صراط مستقيم، اين راه را نرفتي مي‌افتي. نه اينكه اين راه ديگري است. در نظام هستي كجراهه آفريده نشده ترك صراط مستقيم، سبيل الغي است. نه سبيل غييّ در خارج واقعاً موجود است. در خود دين هيچ اعوجاجي نيست. در اول سورهٴ كهف فرمود: \*«الحمد لله الذي انزل علي عبده الكتاب و لم يجعل له عوجا»\*﴿52﴾ پس عوجي در اين كتاب كه مجموعهٴ دين است، نيست. اين يك مطلب. در قيامت هم كه قرآن مي‌آيد يعني تأويل قرآن مي‌آيد. اسرار قرآن در قيامت مي‌آيد. مي‌فرمايد: \*«و لما يأتهم تأويله»\*﴿53﴾ \*«يوم يأتي تأويله»\*﴿54﴾ روزي كه بازگشت و عود و تأويل و اسرار قرآن مي‌آيد. آنجا هم كه جاي اعوجاج نيست. براي اينكه از رسول خدا ﴿صلي الله عليه و آله و سلم﴾ بر اساس سورهٴ طه آيهٴ ١٠٥ و ١٠٦ تا ١٠٨ اين چنين سؤال كردند كه خدا در قيامت با اين كوهها چه مي‌كند؟ \*«و يسئلونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفاً»\*﴿55﴾ خدا اينها را مي‌كوبد اين كوهها را. \*«فيذرها قاعاً صفصفاً لا تري فيها عوجاً و لا امتاً»\*﴿56﴾ اين صحنهٴ جهان را، اين سايرهٴ قيامت را قاع صفصف مي‌كند. قاع يعني بيابان صاف. اين كلمهٴ صفصف هم يك وصف تأكيدي است. يك بيابان صاف كه نه بوته‌اي دارد، نه كوهي دارد، نه تل و تپه‌اي دارد، مي‌گويند قاع صفصف. قيعه و قاع آن بيابان صاف است. صفصف هم وصف تأكيدي است. آنگاه فرمود: \*«لا تري فيها عوجاً و لا امتاً»\*﴿57﴾ نه عوجي دارد، نه فراز و نشيبي دارد، نه انحرافي دارد،. يك بيابان صاف است. از آن طرف هم كه فرمود: \*«يومئذ يتبعون الداعي لا عوج له»\*﴿58﴾ آن كسي كه اينها را در قيامت دعوت مي‌كند و احضار مي‌كند، نداي او را پاسخ مي‌دهند بدون اعوجاج. پس عوجي در قرآن نيست. \*«لم يجعل له عوجاً»\*﴿59﴾. اسرار قرآن در قيامت ظهور مي‌كند، آنجا هم \*«لا تري فيها عوجاً و لا امتاً»\*﴿60﴾. پس عوجي در كار نيست. خب اينها كه راه عوجي رفتند، راه كج رفتند، راه كج در خارج موجود بود كه اينها رفتند؟ اين را در چند جاي قرآن ، اين راه انحرافي در خارج وجود ندارد. اينها اين صراط مستقيم را منحرف كردند. در سورهٴ ابراهيم آيهٴ ٣ اين چنين فرمود، فرمود: \*«الذين يستحبون الحيوة الدنيا علي الاخرة»\*﴿61﴾ كه اين ريشه است كه «حب الدنيا رأس كل خطيئه»﴿62﴾ هر چه كه انسان را از خدا باز دارد دنياست. خواه مال، خواه غير مال. \*«الذين يستحبون الحيوة الدنيا علي الاخرة»\*﴿63﴾ اين ريشه است. \*«و يصدون عن سبيل الله»\*﴿64﴾ صدي يعني صرف. يصدون يعني يصرفون. هم يصرفون انفسهم عن سبيل الله، هم يصرفون اغيارهم عن سبيل الله. نه خود مي‌روند، نه مي‌گذارند ديگران اين راه حق را طي كنند. خب چه مي‌كنند؟ \*«و يصدون عن سبيل الله»\*﴿65﴾ صد با صاد يعني منع. \*«و يبغونها عوجا»\*﴿66﴾ اين سبيل الله را كج مي‌كنند. يطلبونها عوجا، نه يك راه عوج و كجي در خارج هست، آنها آن راه كج را طي مي‌كنند. در جهان خارج چيزي بد نيافريده خدا. در قوانين دين هم يك راه عوضي نيست. پس اين راه معوج كجاست؟ اين راه معوج، اين مسير بد، ترك مسير خوب است. و انساني كه مسير خوب را ترك كرد، خود مي‌شود معوج. \*«و يبغونها»\*﴿67﴾ يعني يبغون سبيل الله را \*«عوجاً»\*﴿68﴾. مي‌شود اينجا دو راه باشد واقعاً؟! بيش از يك راه نيست. همين كه انسان اين راه را طي نكرد، مي‌شود سبيل الغي. نه اين راه ديگري نيست. فرمودند به اينكه يك راه مستقيم است كه من آورده‌ام، هر چه غير اين صراط مستقيم مي‌شود سبيل الغي. لذا در عين حال كه مي‌فرمايد: \*«ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله»\*﴿69﴾، مي‌فرمايد: \*«عن الصراط لناكبون»\*﴿70﴾ اينها از صراط پرت شدند. اين معنا را در مسئلهٴ صراط قيامت به خوبي تبيين كرد. فرمود به اينكه سراسر آن صحنه جهنم آتش است. يك صراط است كه روي اين آتش است. ديگر دو صراط نيست. يك صراط و يك غير صراط نيست. اگر كسي اين صراط را طي نكرد، مي‌افتد. اين چنين نيست كه بقيه راه باشد، بقيه بيراهه است. تقابل «سبيل الغيّ» با صراط مستقيم ، تقابل عدم و ملكه نسبت سبيل الغي با صراط مستقيم نسبت تضاد نيست. نسبت تقابل عدم و ملكه است. يكي صراط است، يكي عدم الصراط. نه واقعاً آن راهي است. اين راه را انسان نرود مي‌افتد. چه راهي است كه انسان اگر آن را بخواهد طي كند، سقوط مي‌كند. راه آن است كه انسان را به مقصد برساند. در صراط موقوف النجد ترك قوانين است نه قوانين. سؤال... جواب: ترك قوانين. ترك قوانين است نه قانون. هر قانوني از قوانين الهي را انسان ترك كرد، مي‌افتد. سؤال... جواب: اين وجودي است آن عدمي. اين كه به مقصد مي‌رساند نه منفصله حقيقيه نيست. اين عدم و ملكه است ديگر. اين مسير، اين مسير، انسان اگر اين مسير را طي كند به مقصد مي‌رسد. اگر اين مسير را طي نكند، مي‌افتد. نه اينكه خلاف شرع، قانون دارد. ترك قانون، خلاف شرع است. نه اينكه خلاف شرع يك راه است. طي صراط مستقيم اگر محقق نشد، مي‌شود انحراف. معصيت يعني راه را نرفتن. گاهي هم تعبير مي‌كنيم مي‌‌گوييم بيراهه رفت. بيراهه رفت نه معنايش آن است كه واقعاً بيراهه راه است، همين كه مي‌گوييم بيراهه اين خودش عدم ملكه است، مثل نابينا. يك وقت اين قضيه به صراحت ذكر مي‌كنند، مي‌گويند زيد نادان است. زيد نمي‌داند. اين مي‌شود قضيهٴ سالبه. يك وقت حرف سلب را در محمول مندرج مي‌كنند، مي‌گويند زيد جاهل است. اين قضيه موجبهٴ معزولهٴ المحمول است. قضيهٴ موجبهٴ محصله نيست. چون حرف سلب در خود محمول درج شده است. يك وقت مي‌گويند زيد نمي‌بيند. زيد ليس ببصير، يك وقت مي‌گويند زيد أعمي است. صورت قضيه موجبه است. اما حرف سلب در محمول درج شده است. يك وقت مي‌گويند اين شخص مؤمن است، يك وقت مي‌گويند اين شخص ضال است. ضال است يعني راه مستقيم را نرفته است. نه غير مستقيم يك راهي است وجودي و خارجي و قانوني دارد، او رفته است. ترك قانون مي‌شود ضلالت. سؤال... جواب: الجنة و النار ضدّان. الصراط و السبيل الغي عدم و ملكه.  سؤال... جواب: ليس هناك الا صراط مستقيم. \*«فماذا بعد الحق إلا الضلال»\*.﴿71﴾ لا ان هناك حقٌ و ضلال. \*«فماذا بعد الحق إلا الضلال»\*.﴿72﴾ الجنة والنار كلاهما أمران وجوديان. و الصراط امر وجودي يَسْلُك سالكه و ينتهي بسالكه هي الجنه و سبيل الغي ترك هذا السبيل. انهم عن الصراط لناكبون فمن نكب عن الصراط دخل النار. لا أنَّ هناك سبيلاً واقعياً. فمن تتبع الصراط وصل الجنه. و من نكب عن الصراط دخل النار. و اين معنا را در جهنم خوب تبيين كرده است. فرمودند اين پل صراط روي جهنم است. دو طرفش باز است. اين طور نيست كه چند تا راه باشد. يك صراط است و لا غير. اگر كسي اين راه را رفت، يعني به شرع عمل كرد، به مقصد مي‌رسد. ترك اين راه باعث سقوط است. عمل نكردن به قانون شرع باعث جهنم رفتن است. نه اينكه يك راهي باشد واقعاً. لذا آن مي‌شود ضلال. ضلال يعني گمراهي. ضلال عدم ملكهٴ هدايت است. هدايت و ضلالت كه ضدان نيستند، نقيضان نيستند، اينها عدم و ملكه‌اند. اگر گفتيم زيد ضال، مثل آن است كه گفتيم زيد جاهل. زيد أعمي. اين قضيه، موجبة معزولة المحمول است. اگر گفتيم زيد مهتدٍ، اين موجب محصله است. اگر گفتيم زيد ضالٌّ، مثل آن است گفتيم زيد أعمي، زيد فقير، زيد جاهل، زيد فاسق. آن ملكهٴ عدل را ندارد. و اين أعدام هر كدامشان در زمينهٴ لياقت هست. كه اين شخص مي‌توانست اين راه را طي كند و طي نكرد. فتحصل اينكه فرمود: \*«يبغونها عوجا»\*﴿73﴾ يعني خود انسان است كه اين راه را كج مي‌كند. وگرنه راه كجي در خارج نيست. و خود انسان است كه در اثر اعوجاج اختياري به ضلالت مي‌افتد. لذا به دنبالش فرمود: \*«و يبغونها عوجا اولئك في ضلال بعيد»\*﴿74﴾. (و الحمد لله رب العالمين) پاورقي‌ها: (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2. (2) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4 (3) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (4) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2. (5) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4. (6) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4. (7) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3. (8) بحار، ج 41، ص 14. ﴿9﴾ مفتاح الفلاح، ص 762. (10) سورهٔ انعام، آيهٔ 79. (11) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1. (12) سورهٔ فاتحة الكتاب ، آيهٔ 2. (13) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3. (14) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4. (15) سورهٔ سجده، آيهٔ 16. (16) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (17) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6. (18) سورهٔ غافر، آيهٔ 60 . (19) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7. (20) سورهٔ احزاب، آيهٔ 21. (21) سورهٔ ممتحنه، آيهٔ 6. ﴿22﴾ تفسير القرآن الكريم، للصدر المتألهين، ج 1، ص 178. (23) نور الثقلين، ج 1، ص 4: «قسمت فاتحة الكتاب بيني و بين عبدي فنصفها لي و نصفها لعبدي...». (24) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6. (25) سورهٔ بقره، آيهٔ 152. (26) بحار، ج 68، ص 215. (27) سورهٔ بقره، آيهٔ 152. (28) سورهٔ بقره، آيهٔ 40. (29) سورهٔ بقره، آيهٔ 40. (30) سورهٔ بقره، آيهٔ 152. (31) سورهٔ مريم، آيهٔ 64. (32) سورهٔ بقره، آيهٔ 152. (33) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1. (34) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5. (35) سورهٔ ماعون، آيات 4 ـ 5. (36) سورهٔ نور، آيهٔ 41. (37) سورهٔ اسراء، آيهٔ 44. (38) سورهٔ نور، آيهٔ 41. (39) سورهٔ نور، آيهٔ 41. (40) سورهٔ نور، آيهٔ 41. (41) سورهٔ نور، آيهٔ 41. (42) سورهٔ نور، آيهٔ 41. (43) سورهٔ نور، آيهٔ 41. (44) سورهٔ نور، آيهٔ 41. (45) سورهٔ انعام، آيهٔ 38. (46) سورهٔ نساء، آيهٔ 115. (47) سورهٔ نساء، آيهٔ 115. (48) نهج البلاغة، خطبه 176. (49) سورهٔ مؤمنون، آيهٔ 74. (50) سورهٔ تكوير، آيهٔ 26. (51) سورهٔ تكوير، آيهٔ 26. (52) سورهٔ كهف، آيهٔ 1. (53) سورهٔ يونس، آيهٔ 39. (54) سورهٔ اعراف، آيهٔ 53. (55) سورهٔ طه، آيهٔ 105. (56) سورهٔ طه، آيات 106 ـ 107. (57) سورهٔ طه، آيهٔ 107. (58) سورهٔ طه، آيهٔ 108. (59) سورهٔ كهف، آيهٔ 1. (60) سورهٔ طه، آيهٔ 107. (61) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 3. (62) اصول كافي، ج 2 ، ص 103. (63) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 3. (64) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 3. (65) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 3. (66) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 3. (67) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 3. (68) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 3. (69) سورهٔ انعام، آيهٔ 153. (70) سورهٔ مؤمنون، آيهٔ 74. ﴿71﴾ سورهٔ يونس، آيهٔ 32. ﴿72﴾ سورهٔ يونس، آيهٔ 32. (73) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 3. (74) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 3. |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |